



رهنمودهایی از تفسیرالمیزان (۴)

چگونگی دلالت معجزه بر صدق نبی

حسین سوزنجی

در ادامه‌ی سلسله مباحث «رهنمودهایی از تفسیر المیزان»، در این شماره به بحثی مهم درباره‌ی معجزه می‌پردازیم. در این بحث، علامه طباطبائی نشان می‌دهد که معجزه، نه دلیلی عامیانه، بلکه برهانی بر حقانیت رسالت است و چگونگی این دلالت را تبیین می‌کند. این مقاله بخشی از مباحث اعجاز است که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین، فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي و قودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین»^۱ ارائه شده است. لازم به ذکر است، ترجمه‌ی فارسی این بخش از المیزان (ج ۱، ص ۱۳۵-۱۲۹)، با استفاده از ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی و با مراجعه به متن عربی المیزان صورت گرفته است، و در نتیجه، با ترجمه‌ی منتشر شده به فارسی کاملاً مطابقت نمی‌کند.

یکی از سؤالات درخصوص اعجاز این است که: چه رابطه‌ای بین معجزه و حقانیت ادعای رسالت وجود دارد؟ ظاهراً عقل تلازمی بین صدق رسول در دعوتش به خدای سبحان و این که امر خارق‌العاده‌ای از او صادر شود، نمی‌یابد. در حالی که ظاهر قرآن شریف بر وجود چنین تلازمی دلالت دارد؛ خصوصاً در مواردی که داستان‌های جمعی از پیامبران، نظیر هود، صالح، موسی، عیسی و محمد (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) را نقل می‌کند. قرآن کریم توضیح می‌دهد، هنگامی که این پیامبران دعوتشان را آشکار کردند، از آن‌ها [معجزه] خواسته شد و آن‌ها نیز نشانه‌هایی را ارائه کردند. و چه بسا این معجزات در ابتدای بعثت آن‌ها و قبل از تقاضای مردم نیز مطرح شده باشند، چنان‌که مثلاً در داستان «موسی و هارون»، خداوند معجزه‌ی عصا و ید بیضار را به موسی داد و گفت: «اذهب انت و اخوک بآیاتی و لاتینا فی ذکری»^۲ و از حضرت عیسی نقل می‌کند که:

«انی قد جئتکم بآیه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیراً باذن الله، و ابری الأکمه و الأبرص باذن الله و احي الموتی باذن الله و ائتیکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلك لآیه لکم ان کنتم مؤمنین»^۳ و همین‌طور اعطای خود قرآن به عنوان معجزه به پیامبر اکرم (ص).

خلاصه این که باید دید، چه تلازمی بین صدق نبی و صدور امر خارق‌العاده از او وجود دارد؛ به علاوه که اصلاً معارفی که انبیا آورده‌اند، منطبق بر برهان‌های واضح و محکمی است که هر انسان

عالم و بصیری را از معجزه بی‌نیاز می‌کند. با توجه به این نکات، برخی گفته‌اند که اساساً معجزه برای قانع کردن عوام است که توان درک و فهم حقایق و معارف عقلی را ندارند، اما خواص اصلاً در پذیرفتن معارف آسمانی نیازی به معجزه ندارند.

در این باره باید گفت که پیامبران هیچ‌گاه معجزه را برای اثبات معارف خود نیاوردند و نمی‌خواستند با آوردن معجزه، توحید و معاد را اثبات کنند، بلکه برای اثبات این حقایق به حجت عقل اکتفا می‌کردند. مثلاً، قرآن کریم در استدلال بر «توحید» می‌فرماید: «قالت رسلهم أئی الله شک فاطر السموات و الارض»^۴ و در اثبات «معاد» می‌فرماید: «و ما خلقنا السماء و الارض و بینهما باطلاً ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار، ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الأرض ام نجعل المتقین کالفجار؟»^۵ پس آوردن معجزه برای اثبات این معارف نبوده است، بلکه برای این بوده که مردم به حقانیت ادعای ارتباط آن‌ها با خدا پی ببرند. کسی که ادعا می‌کند فرستاده‌ی خداست و خدا از طریق وحی با وی سخن می‌گوید، ادعای انجام امری خارق‌العاده را نیز می‌کند. زیرا دریافت وحی و ارتباط با فرشتگان از سنخ ادراکات ظاهری و باطنی عمومی انسان‌ها نیست، بلکه ادراکی متفاوت است. و اگر این ادعا، یعنی دریافت وحی و ارتباط با فرشتگان، صحیح باشد، معلوم است که از غیب و ماورای طبیعت تصرفاتی در نفس پیامبران می‌شود و به همین دلیل با واکنش جدی از جانب مردم مواجه می‌شوند.

پیامبران هیچ‌گاه معجزه را برای اثبات معارف خود نیاوردند و نمی‌خواستند با آوردن معجزه، توحید و معاد را اثبات کنند، بلکه برای اثبات این حقایق به حجت عقل اکتفا می‌کردند

واکنش اول مردم در مقابل دعوت پیامبران: انکار
عده‌ای در مقابل این دعوت پیامبران از ابتدا موضع مخالف گرفتند و سعی کردند، با انواع احتجاجات ادعای پیامبران را رد کنند. آن‌ها می‌گفتند: «ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤنا.»^۶ یعنی: شما هم مثل سایر مردمید و مردم در خودشان آنچه شما ادعا می‌کنید، نمی‌یابند. و اگر چنین چیزی بر شما ممکن بود، باید برای بقیه‌ی مردم نیز ممکن باشد. پیامبران هم پاسخ می‌دادند: «ان نحن

الأبشر مثلکم و لكن الله یمن علی من یشاء من عباده .^۷ یعنی این اثبات را می پذیرفتند، منتها می گفتند، این که خداوند برخی از نعمت های خاص را به عده ی ویژه ای از انسان ها بدهد نیز، امری عادی است و منافاتی با مشابَهت کلی انسان ها با هم ندارد. نبوت هم یکی از این نوع اختصاصات است که خدا به انبیا داده؛ هر چند می توانست به عده ای دیگر دهد و آن گاه آن ها نبی می شدند.

شبیهِ این احتجاج از سوی کافران علیه رسول اکرم (ص) نیز مطرح شده است. قرآن احتجاجات آن ها را چنین نقل می کند: «أَنْزَلَ عَلَیهِ الذِّکْرَ مِنْ بَیْنِنَا .^۸ یا: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْبَتِینِ عَظِیمٍ .^۹ یا این احتجاج را چنین مطرح کرده اند که: «و قالوا مال هذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الأسواق لولا أنزل الیه مَلْکٌ فیکون معه نذیراً أو یلقى الیه کتْر اوتکون له جنة یاکل منها .^{۱۰} چون خواسته اند بگویند، ادعای رسالت ایجاب می کند که شخص رسول مانند ما مردم نباشد؛ چرا که حالاتی مانند وحی دارد که در ما نیست. با این حال، چرا این رسول طعام می خورد و در بازارها راه می رود تا روزی اش را به دست آورد؟ او برای این که محتاج کاسبی نباشد، باید گنجی داشته باشد یا باغی داشته باشد که از آن ارتزاق کند. و دیگر این که باید فرشته ای همراهش باشد تا در کار انذار کمکش کند.

میان ادعای نبوت، و قدرت بر آوردن معجزه، ملازمه هست و معجزه دلیل بر صدق دعوی پیامبر دارد و در این دلالت، فرقی بین عوام و خواص نیست



خداوند احتجاجات آن ها رد می کند و می فرماید: «انظر کیف ضربوا لک الأمثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلاً... و ما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الأسواق و جعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون و کان ربک بصیراً .^{۱۱} در مورد این که می گفتند باید فرشته ای نازل شود، می فرماید: «و لو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً و للبسنا علیهم ما یلبسون .^{۱۲} و در جای دیگر: «و قال الذین لایرجون لقائنا لولا انزل علینا الملائكة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتواً کبیراً .^{۱۳} زیرا با این توقع که خودشان ملائکه یا خدا را ببینند، خواسته اند دعوی رسالت پیامبر را رد کنند و بگویند: ما هم که مثل اویم، پس چرا خودمان ملائکه و خدا را

نبینیم؟ و خداوند چنین پاسخ گفته است که: «یوم یرون الملائكة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجراً محجوراً .^{۱۴} یعنی: این کفار با این وصفی که دارند، ملائکه را نمی بینند؛ مگر در حال مردن. و در جای دیگر نیز همین اشکال و پاسخ مطرح شده است: «و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لوما تأتینا بالملائكة ان کنت من الصادقین، ما ننزل الملائكة الا بالحق و ما کانوا اذا منظرین .^{۱۵} چند آیه ی اخیر، علاوه بر وجه استدلالی فوق، نکته ی دیگری هم دارند: کافران به راستگو بودن رسول خدا اعتراف داشته اند، اما می گفتند، او خودش نمی داند که این گفته هایش وحی نیستند، بلکه نعوذ بالله هذیان هایی هستند که بیماری جنون در او پدید آورده است. چنان که در جای دیگری گفته شده است: «و قالوا مجنون و از جر .^{۱۶} خلاصه، واکنش اول این بود که بگویند تو هم مثل مایی، پس وحی در کار نیست و پیامبران پاسخ دادند، شباهت انسان ها با هم دلیل نمی شود که خداوند برخی را بر دیگران، در برخی امور برتری نبخشد.

واکنش دوم مردم در مقابل پیامبران: طلب دلیل

عکس العمل دومی که برخی دیگر از مردم در مقابل پیامبران نشان دادند، این بود که گفتند: برای این که ما ادعای شما را که به شما وحی می شود - قبول کنیم، باید شاهد و دلیلی بیاورید. این ادعای نبوت، یعنی وحی و سخن گفتن با خدا و ملائکه، امری است خلاف روال عادی طبیعت (خارق العاده) و لازمه اش این است که نبی یا ماورای طبیعت ارتباط داشته و نیروی الهی پشتوانه اش باشد. وقتی پیامبری دارای چنین نیرو و ارتباطی است که عادت را خرق می کند، باید بتواند معجزه ی مورد نظر ما را هم بیاورد. چون از نظر خلاف عادت بودن، فرقی بین این دو کار نیست. به بیان دیگر، اگر خدا می خواهد هدایت مردم از طریق خارق العاده (یعنی وحی و نبوت) انجام شود، باید وجود این وحی و نبوت را با کار خارق العاده ی دیگری تأیید کند، تا مردم آن را بپذیرند [و باور کنند که قرار است با این سنت خدا (سنت هدایت از طریق امر خارق العاده) هدایت شوند]. پس بدین علت است که امت های انبیا، از پیامبران خود معجزه می خواستند تا تصدیق کننده ی نبوت آن ها باشد؛ نه این که با معجزه بخواهند صدق معارفی را که او عرضه کرده است، بررسی کنند، چرا که آن معارف، مانند توحید و معاد، همگی برهانی هستند [و اصلاً صدقشان ربطی به انجام کار خارق العاده از جانب یک نفر ندارد].

تمثیل

مسأله‌ی درخواست معجزه از پیامبران مانند آن است که مردی از طرف بزرگ یک قوم - که اکنون به دلیلی در میان آن‌ها نیست - پیامی را برای آن‌ها بیاورد که در این پیام، دستورات آن بزرگ هست و مردم هم مطمئنند، بزرگشان با این دستورات فقط خیر و صلاح آن‌ها را می‌خواهد. در چنین فرضی، کافی است پیام آورنده، احکام و دستورات بزرگ قوم را برای قوم بیان کند و برای آن‌ها برهانی بیاورد، تا مردم به حقانیت و صدق آن دستورها یقین کنند. ولی آن برهان‌ها برای اثبات این که او واقعاً از طرف بزرگ قوم آمده است، کافی نیستند [زیرا ممکن است خودش شخصاً به آن مطالب عقلی و برهانی رسیده باشد]. برای همین، مردم اول از او شاهد و دلیل می‌خواهند که از کجا معلوم، بزرگ ما تو را فرستاده است. باید یا دست‌خط او را بیاوری، یا مهر او زیر نام‌ها باشد، یا علامت دیگری بیاوری که ما بشناسیم. داستان انبیا و معجزه خواستن قومشان، عیناً نظیر این مثال است. در نتیجه، قرآن کریم از مشرکان مکه نیز حکایت می‌کند که گفتند: «حتی تزول علينا کتاباً نقرؤه»^{۱۷}

پس از آنچه گفته شد، نتیجه می‌شود که:

اولاً، میان ادعای نبوت، و قدرت بر آوردن معجزه، ملازمه هست و معجزه دلیل بر صدق دعوی پیامبر دارد و در این دلالت، فرقی بین عوام و خواص نیست. ثانیاً، وحی که انبیا از غیب می‌گیرند، از سنخ مدرکات ما و آنچه ما با حواس و عقل نظری خود درک می‌کنیم، نیست.

زیرنویس

۱. بقره ۲۳-۲۴: و اگر در آنچه که بر بندگانمان نازل کرده‌ایم، تردید دارید، پس - اگر راست می‌گویید - سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - فراخوانید. پس اگر نکرديد - هرگز نمی‌توانید کرد - از آتشی که سوختن مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید.

۲. طه ۲۰/۴۲: تو و برادرت معجزه‌های مرا بپريد و در یاد کردن من سستی نکنید.
۳. آل عمران ۳/۴۹: [او را به عنوان] پیامبر به سوی بنی اسرائیل [می‌فرستد تا به آنان بگوید]: در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام. من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرده می‌سازم. آن‌گاه در آن می‌دهم، پس به اذن خدا پرده‌ای می‌شود. و به اذن خدا، نایبانی مادرزاد و پیش را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان

ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. مسلماً در این [معجزات] برای شما - اگر مؤمن باشید - نشانه‌ای هست.

۴. ابراهیم ۱۴/۱۰: پیامبرانشان گفتند، آیا در خدا شکی هست؛ [خدایی که] پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین [است]؟

۵. ص ۳۸/۲۸: و آسمان‌ها و زمین و آنچه بین این دو است، به باطل نیافریدیم؛ این گمان کافران است و وای بر کافران از آتش. آیا کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، مانند مفسدین فی الارض می‌گردانیم یا پرهیزکاران را همانند پرده‌دران قرار می‌دهیم؟

۶. ابراهیم ۱۴/۱۰: شما جز بشری مانند ما نیستید. می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، باز دارید؟

۷. ابراهیم ۱۴/۱۱: پیامبرانشان به آن‌ها می‌گفتند: ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد، منت می‌گذارد.

۸. ص ۳۸/۸: آیا از میان ما، قرآن بر او نازل شده است؟

۹. زخرف ۳۱/۳۱: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو محل نازل نشد؟

۱۰. فرقان ۲۵/۸: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او نازل نمی‌شود که همراه او به انداز بپردازد یا گنجی به او داده نمی‌شود یا باغی که از آن ارتزاق کند؟

۱۱. فرقان ۲۵/۹ و ۲۰/۲۰: بنگر که چگونه برایت مثل‌هایی زدند و گمراه شدند، در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند... و پیش از تو پیامبران را نفرستادیم، جز این که آنان نیز غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند. و برخی از شما را برای برخی دیگر وسیله‌ی آزمایش قرار دادیم. آیا صبر می‌کنید؟ و پروردگارت همواره بیناست.

۱۲. انعام ۶/۹: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به صورت مردی در می‌آوردیم و امر را بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

۱۳. فرقان ۲۵/۲۱: و کسانی که امیدوی به دیدار ما ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟ قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

۱۴. فرقان ۲۵/۲۲: روزی که فرشتگان را ببینند، روز خوبی برای مجرمان نخواهد بود و می‌گویند دور و ممنوع [از رحمت الهی هستید].

۱۵. حجر ۸/۸: و گفتند: ای کسی که ذکر بر او نازل شده، تو دیوانه‌ای. اگر راست می‌گویی، چرا فرشتگان را پیش ما نمی‌آوری؟ فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند.

۱۶. قمر ۹/۹: و گفتند: دیوانه‌ای است که اجنه او را آزار می‌دهند.

۱۷. اسری ۹۳/۹۳: تا آن که نوشته‌ای [از آسمان] برای ما بیاوری که بخوانیمش.